

شراب گوارای الهی

(بررسی تطبیقی خمیره الهی ابن فارض و حافظ شیرازی)*

جهاد فیض الاسلام** و کبری رشنو***

چکیده

ابن فارض و حافظ مشترکات بسیار دارند. اما شراب در قاموس این دو بزرگ، رازی است سر به مهر که هر کس از دیدگاه خود تأویل و تفسیرش می کند. خمیره ابن فارض قصیده‌ای است مستقل در این باب و در دیوان حافظ نیز ذکر می و مستی و مدامه و باده به حد غایت است. شباهت‌های بسیار اوضاع اجتماعی و فرهنگی که حافظ و ابن فارض در آن می زیسته‌اند و نیز رونق تصوف در آن عصر و زبان رمزی مربوط به آن، موجب نزدیکی زبان شعری آنان، خاصه در باب شراب به عنوان رمز عشق الهی است. آنچه در این مقاله بدان پرداخته شده، تأثیر پذیری حافظ در اشعار خمیره خویش از ابن فارض است. تفاوت‌هایی نیز در دیدگاه آنان از اشعار هر دو به خوبی قابل لمس است که در روشی تطبیقی تا حدی به آنها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، ابن فارض، شراب، عرفان، تصوف.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۱ تاریخ تأیید: ۹۰/۵/۱۹

** استادیار جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره)، قم.

*** دانش‌پژوه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم.

مقدمه

ادبیات تطبیقی راهی است برای رشد و تعالی علم و ادب در میان ملت‌ها و در این مجال، مقایسه شاعران ملل مختلف با یکدیگر جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا شعر برخاسته از عمق احساس و فطرت انسان است. لذا مشترکات بسیاری در اشعار آنان یافت می‌شود. در جهت تطبیق شعرای عرب زبان با شعرای فارسی زبان کارهای بسیار به انجام رسیده است. در زمینه مقایسه ابن‌فارض و حافظ نیز بحث و تحقیق بسیار صورت گرفته که هر یک به جای خود بسیار ارزشمند است. اما در مقاله حاضر، محور بحث مقایسه میان قصیده خمیره ابن‌فارض با اشعار مشابه و هم‌مضمون با آن در دیوان حافظ است. بنابر ضرورت، در ابتدا سعی شده مختصری از تاریخ زندگی این دو بزرگ بیان شود و سپس مقارنه‌ای بین تاریخ عصر آن دو، یعنی قرن هفتم و هشتم هجری، خصوصاً در زمینه رشد عرفان و تصوف در این زمان، به عمل آید و نیز برخی دیدگاه‌های دو شاعر و با توجه به اشعارشان بررسی شده و در پایان ابیاتی از خمیره ابن‌فارض با ابیاتی از دیوان حافظ تطبیق شده است. شراب روحانی و جذبه سکری که عاشق از این مدامه حاصل می‌کند، جز او بر کس آشکار نیست. توصیف این حال بر غیر و بیان آن همیشه سالک را، چه در عصر خود و چه پس از آن، در معرض طعن اغیار قرار داده است. اما شعر شراب اگر از حالت سکر عرفانی و حقیقی نشأت گیرد، لطیف‌ترین و شیرین‌ترین زبان برای حال عاشق است. چنین به نظر می‌رسد که هر دو شاعر در شعرشان بیش از هر رمز دیگری رمز شراب را به کار گرفته‌اند؛ خصوصاً در دیوان حافظ کمتر غزلی را می‌توان یافت که از اشاره به آن خالی باشد. به دلیل تسلط حافظ بر اشعار شاعران عرب، خصوصاً ابن‌فارض و فاصله زمانی اندک میان این دو شاعر و عارف بزرگ، به نظر می‌رسد حافظ برخی مضامین اشعار خود را از ابن‌فارض اقتباس کرده و یا حداقل از او تأثیر پذیرفته باشد. اما شعر حافظ گوهری است ناب و بی‌همتا که با هیچ شعری قابل قیاس نیست و از تقلید دور است. به نظر می‌رسد شعر حافظ مملو از لطافت اجتماعی است که این لطافت در شعر ابن‌فارض دیده نمی‌شود.

ابن‌فارض مصری

ابوحفص (ابو القاسم) شرف‌الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی حموی که به نام ابن‌فارض شهرت یافت، در سال ۵۷۶ ق در قاهره متولد شد و در ۵۶ سالگی در سال ۶۳۲ ق در همان شهر چشم از دنیا فرو بست و در دامنه کوه المقطم مدفون شد. پدرش اهل حماة سوریه بود و به مصر

طالع

سال دهم - شماره ۳۷ - پیاپی: ۱۳۹۰

۱۰۲

مهاجرت کرد. ملقب شدن او به ابن‌فارض به این دلیل است که پدرش حقوق و سهم الارث زنان را بر مردان ثبت می‌کرد و فارض لقب گرفت. بنابراین، فرزندش را ابن‌فارض لقب دادند. علی‌بن‌مرشد، پدر ابن‌فارض، اهل علم و ورع بود و ابن‌فارض برخی علوم مانند فقه شافعی را در محضر او و علمایی چون ابن‌عساکر آموخت. سپس به دلیل طبع رقیق و حساس و روحیه تقوا و ورع خود به سیر و سلوک و طریق تصوف متمایل شد و با نظارت و اجازه پدر اغلب اوقات خود را در خرابات قراهه و اطراف کوه مقطم به عبادت و خودسازی می‌پرداخت تا اینکه به مکه مهاجرت کرد و پانزده سال مجاور حرم بود و اغلب حالات کشف و شهود عرفانی و سرودن اشعارش در آن سرزمین اتفاق افتاده است (زیات، ۱۴۲۶: ۲۵۸). وی در مکه نیز اغلب اوقات خود را در سکوت و تنهایی و یا در بادیه و میان وحوش صحرا سپری می‌کرد. چنان که خود می‌گوید:

فلی بعد أوطانی سکون إلی الفلا و بالوحوش أنسی إذ من الأنس وحشتی

(تائیه^۱ صغری، بیت ۵۹)

شعر ابن‌فارض از روی هنر شاعری و تفنن نیست و سبک شعر او چندان قوی نیست؛ اگر چه به سبک زمانه‌اش سخن او متکلف و الفاظ غریب در آن بسیار است، اما از حیث معانی عرفانی سرآمد است و بعضی معتقدند که او اولین و شاید یگانه شاعر عرب است که پایه‌گذار شعر عرفان و تصوف و مبتکر زبان رمز در شعر عربی است. ابن‌فارض با بزرگان عالم تصوف چون محیی‌الدین بن عربی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی هم‌عصر بوده و با آنان ملاقاتهایی نیز داشته است.

مشرب او در تصوف همان مذهب ابن‌عربی یعنی وحدت وجودی است (به نوعی وحدت شهودی). او خود را با معشوق یکی می‌بیند و به صراحت بیان می‌کند که:

یراه، إمامی فی صلاتی، ناظری و یشهدنی قلبی أمام أئمتی
لها صلاتی، «بالمقام»، أقیمها و أشهد فیها أنها لی صلت^۲

۱۰۳ (دیوان ابن‌فارض، ۳۷)

البته ابن‌فارض به شکل مشایخ زمان خود در نظام تصوف خانقاهی روزگارش جای نمی‌گیرد، زیرا چندان اهل ظواهر صوفیانه نبود. اما سروده‌های او از همان

۱. تائیه کبری و تائیه صغری دو قصیده مشهور در دیوان ابن‌فارض مصری است که قافیه آنها حرف «تاء» است و شاعر اصول و قواعد تصوف را در آنها به نظم درآورده و شروح مفصلی نیز بر آنها خاصه تائیه کبری، نوشته شده است.
۲. نمازهایی که من در مقام ابراهیم به پا می‌دارم، برای اوست و در آن نمازهاست که می‌بینم او مرا نماز می‌گذارد.

روزگار خویش تا به امروز اهل تصوف را تحت تأثیر قرار داده است
(جویا جهانبخش، ترجمه و تحریر جامی از خمیره ابن فارض)

حافظ شیرازی

شمس‌الدین محمد حافظ یکی از نوابغ بزرگ عالم انسانی است که در آغاز سده هشتم هجری در شیراز پا به عرصه وجود نهاد. از کودکی به قرآن و فرهنگ اسلامی روی آورد و به زودی جزء حافظانی قرار گرفت که قرآن کریم را به چهارده روایت قرائت می‌کردند. پس از آن با روی آوردن به درس و بحث معارف اسلامی، همزمان به شعر و شاعری نیز روی آورد، اما از زندگی حافظ آنچه در تاریخ موجود است آن قدر اندک و ناچیز است که قابل اعتنا نیست. قدر مسلم آنکه حافظ شاعر قرن هشتم هجری است و آن گونه که برآمده از شواهد موجود در کتب تاریخ است، ولادت او بین سالهای ۷۲۰ تا ۷۲۹ق در شیراز رخ داده است. پدرش اهل اصفهان بود و بهاء‌الدین نام داشت. پس از مرگ او، فرزندانش پراکنده شدند، اما خواجه حافظ به همراه مادرش در شیراز ماند، و گویا جز سفری که به یزد داشته و در آن از غربت و درد دوری از وطن و یار و دیار بسیار شکوه کرده است، و نیز سفری ناتمام به بندر هرمز (به قصد سفر به هند به دعوت محمود شاه‌بن حسن بهمنی) تا پایان عمر خود از شیراز خارج نشده است. (برزگر خالقی، مقدمه دیوان کامل حافظ: ۳۰)

از زندگی خانوادگی حافظ نیز جز مختصری که به کمک حدس و گمان از اشعار او استنتاج شده اطلاع موثقی در دست نیست. شاید وی فرزندی داشته که در زمان حیات وی از دنیا رفته است، زیرا می‌گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
به جای لوح سیمین در کنارش
فلک بر سر نهادش لوح سنگین

به هر حال، باز هر چه هست، حدس و گمان است با توجه به اشعار او، نه نقل صریح و مسلم تاریخ.

برخی معتقدند، عنوان خواجه که در شیراز آن عصر به اشراف و بزرگانش تعلق داشت، نشان از اصالت و مکننت حافظ دارد.

شیراز و دیار فارس در عصر خواجه با وجود بی‌ثباتی سیاسی و کشمکش بر سر قدرت میان دو سلسله آل اینجو و آل مظفر، همچنان مهد علم و ادب در آن عصر بود و حافظ در این محیط، علوم روز خاصه علوم قرآنی، دواوین اشعار عرب، تفسیر و حدیث و کشف و غیره را به خوبی



آموخت و به گفته خود قرآن را با چهارده روایت از بر می‌خواند:

عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

(حافظ، غزل ۹۴)

ماحصل آن آموخته‌ها با قابلیت‌های ذاتی و روحی و کشف و شهود عارفانه و تلمذ در محضر استادانی چون قاضی عضالدین ایجی، در هم آمیخت و گوهری شاهوار و نگینی درخشان بر خاتم ادب فارسی و ادبیات عرفانی جهان نشانند که هر صاحب دلی به آن بنگرد مست و مخمورش خواهد شد.

مقایسه‌ای میان روزگار ابن‌فارض و حافظ

حیات ادبی ابن‌فارض مصادف است با اواخر تسلط فاطمیان بر مصر و شروع حکومت ایوبیان. در زمان عمر پنجاه و چند ساله ابن‌فارض، حکومت مصر میان ایوبیان دست به دست می‌گشت تا در سال ۵۶۷ ق رسماً در مصر خطبه به نام نورالدین و صلاح‌الدین ایوبی هر دو خوانده شد. اما صلاح‌الدین تحت فرمان نورالدین بود. پس از مرگ نورالدین، مصر تحت امر فرزندش ملک‌العزیز افتاد (از ۵۸۹ تا ۵۹۴ ق) و پس از او فرزندش المنصور به مدت دو سال حکومت کرد و سپس به مدت نوزده سال مصر تسلیم حکومت الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب بود و بعد از او فرزندش الکامل مدت بیست سال فرمانروای مصر بود، یعنی تا سال ۶۳۵ ق، سه سال پس از وفات ابن‌فارض. این زمان مصادف با ضعف شدید حکومت مرکزی جهان اسلام یعنی عباسیان و اوضاع نابسامان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در محدوده جغرافیایی دنیای اسلام است.

ایوبیان به ترویج تصوف توجه خاص داشتند. صلاح‌الدین ایوبی خانقاه بزرگی در مصر ایجاد کرد (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۵۸۱: ۴، ۱۹۱). در قرن هفتم به دلیل انحطاط و رخوت در عالم اسلامی، گرایش به تصوف به اوج خود رسید، همچنان که فساد و لاپالی‌گری نیز اوج گرفت. اوضاع آشفته سیاسی و عدم ثبات، پیامدهای جنگ‌های صلیبی و به دنبال آن آشوب‌های بعد از مرگ صلاح‌الدین و درگیری‌های فرزندان و برادران او بر سر تقسیم قدرت، اوضاع اجتماعی را نابسامان و زمینه را برای ترک دنیا و گرایش به زهد و تصوف، آماده و مساعد کرد و سبب گوشه‌نشینی بعضی علما و ادبا و پناه بردن آنها به خلوت تصوف بود که اغلب، آن را راه مبارزه با فساد می‌دانستند (ضیف، بی‌تا: ۲۶۴).

بی‌شک ابن‌فارض نیز از این اوضاع بی‌تأثیر نبوده است.

در قرن هفتم تصوف و عرفان تکامل بیشتر یافت و رنگ علوم و مباحث فلسفی به خود گرفت و با وجود امثال ابن‌عربی و سهروردی

به شکل علوم مدرسه‌ای درآمد و **فصوص الحکم** ابن عربی و اشعار ابن فارض و... به صورت کتاب درسی تصوف درآمد و عده‌ای سرگرم تعلیم آن شدند و فضلالی صوفیه شروح و ایضاحاتی بر آنها افزودند (قاسم غنی، ۱۳۸۶: ۲، ۴۳۶).

از سوی دیگر، در عصر حافظ اوضاع در شیراز به مراتب آشفته‌تر از اوضاع مصر در زمان ابن فارض بود. عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود. شاهان متعدد از آل اینجو و آل مظفر هر یک دیگری را با قساوت هر چه تمام‌تر کنار می‌زدند و قدرت را برای مدتی هر چند کوتاه تصاحب می‌کرد و حتی به نزدیکان خود نیز رحم نمی‌کردند. در این میان، در زمان حکومت شاه شیخ ابواسحق از آل اینجو (که به تخمین مورخان در سال ۷۳۴ بر شیراز تسلط یافته بود) به سبب بخششها و دست و دل بازیهای او و نیز آزادی و تساهلی که در حکومت‌داری به خرج می‌داد، تا حدودی در کار مردم شیراز و نیز خواجه حافظ که علاقه و ارتباط خاص با دربار او داشت، گشایشی حاصل آمد. اما این گشایش دیری نپایید و این چنین در غزل خواجه منعکس گردید:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

در زمان حکومت شاه شجاع، به دلیل کفایت او تا حدی سرزمین فارس روی آرامش را دید. او چون خود اهل علم و ادب بود و نیز از قوه شاعری بهره‌مند بود، علما و ادبا را گرامی می‌داشت؛ به ویژه خواجه حافظ را در که در عصر خود یگانه بود. حکومت شاه شجاع در شیراز از سال ۷۵۹ تا سال ۷۸۶ ق که سال وفات اوست ادامه یافت. خواجه در دیوان خود شاه شجاع را به دفعات مدح کرده است. پس از شاه شجاع بار دیگر آرامش از شیراز رخت بر بست و مردم به سختی افتادند. حافظ نیز سالهای پایانی عمر خود را در تنگدستی می‌گذرانید (غنی، ۱۳۸۶: ۱، ۳۹۳).

با وجود این اوضاع آشفته، گروهی به تصوف و گوشه‌نشینی، گروهی به ریا و ظاهر سازی که در آن روزگار گرمی بازاری خاص داشت و گروهی به فساد و تباهی پناه بردند و رندان نظر بازی چون حافظ نیز با وجود رنج بی پایان، تصویرگر این اوضاع در قالب شعر برای آیندگان بودند.

ابن فارض و حافظ از دریچه اشعار آن دو

جهان‌بینی ابن فارض و حافظ بر عشق مبتنی است و حاصل این عشق، رهایی از خود و رسیدن به اوج بیخودی است.

وقتی حافظ دم از «تجلی» می‌زند و از «ازل» سخن می‌گوید - از ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد - نمی‌توان تصور کرد که با مفهوم عرفانی آن، چنان

طالع

سال دهم - شماره ۳۷ - پاییز ۱۳۹۰

۱۰۶

که در عرفان ابن عربی آمده است، بیگانه است بلکه واضح است که این عرفان او را به گذشتگانی نه چندان دور همچون عراقی و ابن عربی و ابن فارض پیوند می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

عشق جانمایه شعر حافظ و ابن فارض است، چنان که حافظ گوید:

به عشق زنده بود جان مرد صاحب دل اگر تو عشق نداری برو که معذوری
و یا آنجا که همه هستی را طفیل عشق می‌داند و بنده بی‌عشق را بی‌هنر، می‌فرماید:
طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتى بنما تا سعادتى ببرى
بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری
ابن فارض عشق را رمز بقا می‌داند و گوید:

لَعْمَرى وَ اَنْ اَتَلَفْتُ عَمْرى بِحُبِّهَا ربحتُ، و اِنْ اَبَلْتُ حَسائى اِبَلْتُ^۱

(تائیه کبری، بیت ۱۲۱)

اینکه ابن فارض و حافظ هر دو مشرب عرفانی داشته‌اند قابل تشکیک نیست و نیز به وضوح از اشعارشان پیداست که طعم شراب عشق الهی را چشیده‌اند. اما این دو سرو بوستان ادب تفاوت‌های فاحشی نیز با هم دارند.

ابن فارض از جمله عارفانی است که علاوه بر عرفان عملی و زهد و تقوا و سلوک طریق مجاهدت، در عرفان نظری نیز احاطه و تبحر قابل توجه داشته‌است و در تحریر دقیق عرفان چیزی را فروگذار نکرده است. مقام او در این زمینه آن قدر رفیع است که بزرگ‌ترین عرفا در صدد شرح مقاصد او برآمده‌اند و قصیده مشهورش موسوم به تائیه الکبری در این باب بی‌نظیر است (فرغانی، ۱۳۷۹: ۱۹).

اما این دقایق و عناصر در دیوان حافظ در شکل نظام منطقی و فلسفی و یا عرفانی منظم تبلور نیافته، زیرا ماهیت تصوف خانقاهی بر اساس تهذیب شخصی متکی است نه بر تعلیم و ارشاد.

۱۰۷

قطعاً جذبات عشق الهی از عناصر اصلی مشرب عرفانی حافظ است، ولی نه آن چنان که متصوفان و وابستگان خانقاه و صاحبان کتابهای تصوف گفته‌اند (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۹۷).

روش حافظ در عرفان نامحدودتر از مشرب صوفیه است، یعنی در چارچوب تصوف خانقاهی

۱. به جانم سوگند که اگر عمر فانی خود را در راه عشق معشوق تلف کنم، سود برده‌ام و اگر جمله اعضايم فرسوده و پژمرده شود، باز از فنا به بقا رسیده‌ام.

نمی‌گنجد، زیرا او از دل و ذوق خود بهره می‌گیرد نه از مبانی مسلم تصوف. سر لطافت و عظمت و شکوه مجذوب کننده و رمز محبوبیت و جاودانگی و تأثیر و علو زیبایی و سحر بیان و کمال رندانه و خیال انگیزی و موسیقی گوشنواز و تناسبات در قالب و صورت شعر ملمع نقاب حافظ که ناقد و خواننده منصف و منتقد خواهد پذیرفت که (حد همین است سخندانی و زیبایی را) چیزی است که در شعر ابن فارض یافت نمی‌شود (رائی، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

با این حال، در دیوان حافظ و ابن فارض وجوه مشترک و رموز و مجاز موج می‌زند. تعبیرات و اصطلاحاتی چون شراب، مستی، بیخودی، فنا، عشق، سکر، قدح وجد و غیره بسیار است. از جمله تفاوت‌های فاحش این دو نیز آن است که دیوان ابن فارض عرفانی محض است، حال آنکه دیوان خواجه حافظ دایره‌ای وسیع‌تر از عرفان و تصوف فردی را در بر می‌گیرد.

در اشعار ابن فارض اعتقاد به وحدت وجود و اتحاد، موج می‌زند، اما در دیوان حافظ چنین نیست و مرز بین عاشق و معشوق به وضوح نمایان است. گرچه برخی مضامین در اشعار این دو گوهر ادب تحت تأثیر افکار ملامتی، که در آن روز مرسوم بود، قرار دارد، مانند:

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه مستی و رندی نرود از پیشم

(حافظ، غزل ۳۴۱)

وَ كَيْفَ وَ بِاسْمِ الْحَقِّ ظَلَّ تَحَقَّقِي تَكُونُ أَرَاجِيفُ الضَّلَالِ مُخِيفَتِي^۱

(تائیه کبری، بیت ۲۸۳)

دیدگاه اجتماعی ابن فارض و حافظ

درغزلیات متعدد، خواجه حافظ به صراحت برخی از امور مذموم اخلاقی و اجتماعی که در آن زمان رنگ ارزش به خود گرفته بود، مورد نکوهش قرار می‌گیرد و بدون ملاحظه حال قدرت‌مداران، با بیانی ظریفانه و زیبا نامالیقات را بیان می‌کند. مانند غزل ذیل که مدعیان دروغین شرع و دینداری را که در خفا مال غیر می‌خوردند و به خلق ستم روا می‌داشتند، به باد انتقاد می‌گیرد که این نوعی انتقاد به اوضاع اخلاقی و اجتماعی زمان خویش است:

کنون که بر کف گل جام باده صاف است به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است

۱. و این اراجیف و نسبت‌های ناروا چگونه مرا نگران کند درحالی که به حقیقت اسم حق واصل شده‌ام.

فلسفه حافظ در زندگی اجتماعی و تعامل با خلق بر اساس رفق و مدارا و غنیمت شمردن صحبت یاران و دوستان استوار است.

در وحشت و سکوت دنیایی محدود که در حال خرد شدن و فرو ریختن بود، حافظ ندای شادی، ندای نشاط، و ندای زنده دلی در افکند و در ورای آلام و دردهای ظاهر، عشقها و زیباییهای باطنی را نشان داد (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۸۴).

در خلق و خوی شخصی بنا را بر شاد زیستن، بهره‌مندی از مواهب الهی در دنیا، همراه با اعتقاد به روز حساب و معنویات می‌گذارد و از منش صوفیانه صرف که بر دنیا‌گریزی و عزلت از خلق بنا نهاده شده، دوری می‌گزیند و شیوه رندی و گریز از آزار خلق و خوش دلی و گنج قناعت را به زور و زر قارون نمی‌فروشد:

نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است حیف باشد که ز کار همه غافل باشی
نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف گر شب و روز در این قصه مشکل باشی

(حافظ، غزل ۴۵۶)

در عین سرخوش بودن و دم غنیمت شمردن و پرهیز از غم دنیا، گاه از طعن رقیبان و مدعیان دین چنان به تنگ می‌آید که نفیرش به آسمان بلند است:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

(حافظ، غزل ۴۷۰)

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

(حافظ، غزل ۱۹۹)

ابن‌فارض نیز ابیاتی دارد که به نوعی شکایت از اوضاع نابسامان اخلاقیات در عصر او دارد:

وَنَهَجُ سَبِيلِي وَاضِحٌ لِمَنْ اهْتَدَى وَ لَكِنَّهَا الْأَهْوَاءُ عَمَّتْ فَأَعْمَتِ

(تائیه کبری، بیت ۹۶)

اما حافظ در تعامل و آمد و شد با امرای زمان خود، بنا بر آنچه مرسوم بزرگان عصر او بود، جانب اعتدال نگه می‌داشت. حتی مدایح خود از حکام مورد علاقه‌اش را به گونه‌ای سروده است

۱. راه راست من برای کسی که هدایت یافته باشد، روشن و آشکار است، ولی هواهای نفسانی عام و فرا گیر شده و سرانجام موجب کوری شده است.

که آن را به راحتی می‌توان به همان عشق الهی او نسبت داد.

بی نیازی و بلند نظری که در او بود نمی‌گذاشت تا عمر خویش را یکباره در خدمت این ارباب بی‌مروت دنیا تباه کند. با این همه از آنان نیز یکسره نمی‌برید و تا آنجا که ناچار نبود از همه چیز خود بگذرد، با بزرگان و محتشمان عصر نیز رابطه داشت. نه مثل یک زاهد، دائم از صحبت حکام می‌گریخت و نه مثل یک ستایشگر، پیوسته در دامن ممدوحان می‌آویخت (همان: ۲۷۹).

در مقابل، ابن فارض اغلب سر در خلوت زاهدانه خویش داشت و چندان توجهی به نوسانات و دگرگونیهای اجتماع نمی‌کرد. در احوالات او آورده‌اند:

با مردم بسیار به نیکی معاشرت می‌کرد و با وجودی که هیچ گاه از صاحب منصبان هدیه‌ای نمی‌پذیرفت، اهل بذل و بیخوش بود. از همنشینی و آمد و شد در دربار سلاطین وقت به شدت اکراه داشت. چنان که وقتی سلطان الکامل ایوبی برای ملاقات با او به صحن خطابه در جامع الازهر می‌آید، به محض اطلاع از آمدنش، از در دیگر جامع خارج شده و به اسکندریه می‌رود و مدتی در آنجا می‌ماند و سلطان به شدت از او خشمگین می‌شود (ابن فارض، ۱۴۲۶: ۱۳).

البته ممکن است این واقعه و برخورد ابن فارض با سلطان الکامل، نشان از مخالفت او با سیاست امرای عصر خویش باشد. اما این امر مسلم است که اهل تصوف همیشه از امرا گریزان بوده‌اند. حافظ نیز چون ابن فارض معتقد است که مرید راه عشق شدن دشواری بسیار دارد و طعن و سرزنش اغیار و بی‌خبران را در پی دارد.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
(حافظ، غزل ۱)
و نَفْسُ تَرَى فِي الْحُبِّ أَنْ لَا تَرَى عَنَا مَتَى مَا تَصَدَّتْ لِلصَّبَابَةِ صَدَّتْ
وَمَا ظَفَرَتْ بِالوَدِّ، رُوحٌ مَرَاحَةٌ وَلَا بِالوَلَا نَفْسٌ صَفَا العَيْشِ، وَدَّتْ^۱
(تائیه کبری، بیت ۵۹-۶۰)

حافظ و ابن فارض هر دو، چه در عصر خویش و زمان حیاتشان و چه در زمانهای بعد از خود، مورد طعن و ملامت مخالفان و معاندان بوده و هستند.

۱. هر که پندارد در عشق رنج و سختی نخواهد دید، آن گاه که به عاشقی روی آورد، از آن بهره‌ای نخواهد برد. «روحی که به آسایش خو گرفته است، به عشق دست نمی‌یابد و نفسی که در پی صفای زندگی است، به مقام قرب و ولا نمی‌رسد.

از سر سخت ترین مخالفان ابن فارض، تقی‌الدین ابن تیمیه است (متوم ۷۲۸ق) و نیز ابن‌خلدون. برخی اشعار او را سرچشمه ضلال و زندقه می‌دانند. برخی تائیه او را حلوی می‌دانند که روغنش از سم افعی است (اصفهانی، ۱۳۸۴: ۲۵).

با وجود این مخالفان، برخی نیز ستایشش نموده و او را «سلطان العاشقین» خوانده‌اند. از جمله طرفداران او جلال‌الدین سیوطی، عبدالوهاب شعرانی و سهروردی را می‌توان نام برد.

شراب در شعر عرفانی

اصولاً شراب و مستی و سکر و بیخودی در مشرب عرفا جایگاهی ویژه دارد. لذا شراب به طور مطلق کنایه از سکر محبت و جذبۀ حق است و عرفا عشق و ذوق و سکر را به شراب تشبیه کرده‌اند که به نوعی، زبان رمز برای وصف حال است. شیخ محمود شبستری در گلشن راز آن را این‌گونه توصیف می‌کند:

شراب بیخودی در کش زمانی	مگر از دست خود یابی امانی
شرابی خور که جامش روی یار است	پیاله چشم مست باده خوار است
شرابی خور ز جامِ وجه باقی	سقا هم رنهم او راست ساقی
طهور آن می‌بود کز لوث هستی	تو را پاکی دهد در وقت مستی

(شبستری، ۱۳۷۱: ۸۵)

چون تأثیرات شراب معنوی، باز دارنده سر و قلب از ظلمات حرص بهیمی و سبعی است، در مقام تزکیه، پاک و مصفا می‌گرداند و وجود سالک را به زینت جود و سخا و زیور حلم و حیا مزین می‌سازد (لاهیجی، ۱۳۷۱: ۵۰۸).

مفسر بزرگ عصر، علامه طباطبایی^ع، حال خود را در حالت غلبه عشق، به این زیبایی با زبان رمز، بیان می‌کند.

همی گویم و گفته‌ام بارها	بود کیش من مهر دلدارها
پرستش به مستی است در کیش مهر	برون اند زین جرگه هوشیارها

(یادنامه علامه طباطبایی، ۱۳۶۱: ۱۴۱)

شراب در شعر ابن‌فارض و حافظ

ذکر شراب ازلی در اشعار ابن‌فارض و حافظ، ساقی‌اش معشوق و جامش جان عاشق است؛ مزیل عقل نیست که هیچ، گشاینده باب کرامات و علوم است؛ مطهر محراب و سجاده است؛ اثم نیست، عین ثواب است.

وقتی ابن‌فارض دم از خمر و شراب می‌زند، به ملزومات معمول خمر نمی‌پردازد و در اشعار خمریه او وصفی از ساقی و مجلس شراب و غنا و گردش جام و میخانه و خمّار و غیر آن، به گونه‌ای که در سایر خمریات هست، (به عنوان مثال خمریات ابی نواس) دیده نمی‌شود. لذت خمر و مستی ناشی از آن در شعر ابن‌فارض هدف نیست، بلکه آن را به عنوان یک نماد و رمز در خدمت عشق الهی قرار می‌دهد و آن را به عنوان زبانی برای توصیف حالت خلسه و بیخودی و سکر ناشی از جذب به حق، به خدمت می‌گیرد (نظام تهرانی، ۱۳۸۳: ۵۷).

ابن‌فارض در قصیده خمریه خود از شراب عشق الهی تعبیر به مدامه می‌کند.

مراد از شراب یا مدامه در مکتب او در واقع دوام فیض تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی در عالم افعال به قدر استعداد و قابلیت است تا سبب ظهور کمالات و اسرار ملکوتی و انوار جبروتی در مظاهر عنصری و مناظر بشری و عیاران کوی طریقت و مبارزان میدان حقیقت گردد. این شراب را در مجلس الست از دست ساقی مشیت نوشیدند و آثار آن در نشئه دنیوی ظاهر گشت (همدانی، ۱۳۸۴: ۱۰)

شراب در دیوان حافظ به یک یا چند قطعه و غزل محدود نمی‌شود، بلکه شعر حافظ در اوج مستی است. در این مقاله تنها به معدود ابیاتی از خواجه اشاره شده است که مضمونی نزدیک به ابیات قصیده خمریه (میمیه) ابن‌فارض دارند.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذتِ شرب مدام ما

(حافظ، غزل ۱۱)

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست دیرگاهی است کزین جام هلالی مستم

(حافظ، غزل ۳۱۴)

همین شراب عشق لم یزلی است که عارف حتی به بویی از آن مست گردیده و مدهوش

شده است. ابن‌فارض این گونه از آن حکایت می‌کند:

شربنا علی ذکر الحبيب مُدَامَة سکرنا بها من قبل أن يُخلقَ الکرم

در واقع این عشق است که موجب مستی و بیخودی در عاشق می‌شود و

در مذهب حافظ و ابن‌فارض، این سکر و مستی که حتی در ازل و پیش از

پیدایش انگور، عاشق را از خود بی‌خود می‌کند، معلول عشق الهی است

(نصر اصفهانی، ۱۳۸۱: ۵۹).

۱. به یاد آن معشوق ازلی و محبوب لم یزلی ساغری نوش کردیم و از آن سرمست گشتیم، پیش از آنکه در عالم، تاکی آفریده شود.

در باب مستی حاصل از شراب عشق که اگر رشحه‌ای از آن را بر خاک گور جان داده‌ای
بپاشند، جان به تنش باز گردد، حافظ چنین می‌فرماید:

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم
(حافظ، غزل ۳۳۶)

به همین مضمون، ابن‌فارض در قصیده معروف خمیره می‌گوید:

وَلَوْ نَضَحُوا مِنْهَا ثَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ لَعَادَتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَانْتَعَشَ الْجِسْمُ

باده عشق الهی با غم هیچ گاه جمع نشود. شراب عشق مزیل غم و اندوه است و دل عاشقی
که این باده را نوش کند از غم و اندوه خالی است. چنان‌که غمها و نغمه‌ها در یک مکان جمع
نگردد. این باده غم را به باد می‌دهد، همچنان‌که نغمه‌ها آن را از دل می‌زدایند. ابن‌فارض
می‌گوید:

فَمَا سَكَنْتَ وَالْهَمَّ يَوْمًا بِمَوْضِعٍ كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ مَعَ النَّعْمِ الْغَمُّ

حافظ نیز می‌گوید:

خواهم شدن به میکده گریان و دادخواه کز دستِ غم، خلاص من آنجا مگر شود
(حافظ، غزل ۲۲۶)

از دیدگاه این دو شاعر عارف، نوشیدن شراب عشق نه تنها گناه نیست، بلکه ترک آن
از خردمندی به دور و مستوجب گناه و عقوبت است. اگر چه عاشق با نوشیدن این شراب مورد
سرزنش کوتاه نظران و ظاهر بینان قرار گیرد و او را متهم به ارتکاب اثم کنند، در مکتب او ترک
این مدامه روا نیست.

وَقَالُوا: شَرِبْتَ الْإِثْمَ، كَلًّا، وَإِنَّمَا شَرِبْتُ الْآثِمَ، فِي تَرْكِهَا عِنْدِي إِثْمٌ

من شراب از جام محبت نوشیده‌ام و در مداومت بر شرب آن کوشیده‌ام،
ترک این شراب نزدیک من گناه است و ترک شرب آن دور است از
مشرب هوشمندان آگاه (جامی، ۱۳۶۰: ۱۷۶).

نتیجه‌گیری

حافظ و ابن‌فارض، دو شخصیت برجسته و جاودانه در ادبیات عرفانی و صوفیانه در جهان
به‌شمار می‌آیند. اشعار این دو شاعر شهیر در میان هر قشری جایگاه خود را دارد و هر کس به
تناسب روحیات و منویات خود تفسیرشان می‌کند. این سروده‌ها در هر محفلی و با هر سازی
نواخته می‌شوند. اما شک نیست که با توجه به آنچه در مورد شخصیت این دو بزرگ بیان شد،

شعرشان دفتر رمز عشق به کمال مطلق و منبع لایتناهی ذوق است و باید در تفسیر و تأویل شعرشان، به عمق معرفت آنها پی برد. خاصه زبان رمز آنان در توصیف شراب معرفت الهی با نگرش سطحی و عامیانه قابل گشایش نیست و در میان تمام رموز دیگری که در شعر آنان وجود دارد، رمز شراب تجلی بیشتری دارد و این دو را بیشتر به هم نزدیک می‌کند.

تأثیر ابن‌فارض بر حافظ، انکار ناپذیر است، همان گونه که شعرای پیشین دیگر نیز همانند خواجهی کرمانی و مولوی و عطار و... بر شعر او تأثیر نهاده‌اند. اما شعر حافظ گوهری است ناب و بی‌همتا که با هیچ شعری قابل قیاس نیست و نمی‌توان گفت شعر او تقلید از دیگران است؛ به ویژه اینکه سُکر و مستی بی‌نظیری از شراب عشق و عرفان الهی در رگ دیوان او جاری است که هیچ دیوان عرفانی از هیچ یک از شعرای عارف مسلک و صوفی‌منش را با آن یارای رقابت نیست. وصف می و مستی سرتاسر دیوان حافظ را آکنده و گاه وصف آن چنان ظاهری می‌نماید که در دیده ظاهرین به راحتی به مستی شراب دنیوی قابل تأویل است و منتقدان بسیاری زبان به نکوهشش می‌گشایند. حال آنکه خمیریات ابن‌فارض محدود به قصیده میمیه‌ی او موسوم به «خمیره» و ابیات محدودی از قصیده طویل او با نام «تائیه کبری» می‌باشد که ذکر خمر و شراب در آن صرفاً صوفیانه و عرفانی محض است. از دیگر نتایج این بحث این است که حافظ شخصیتی کاملاً اجتماعی دارد و در تعامل مداوم با گروههای مختلف جامعه، سرمست از لطافت معارف قرآنی است که با چهارده روایت از بردارد. اما ظریفانه و با خیزشی شاعرانه دل دولت‌مردان عصر خویش را تصاحب می‌نموده تا بتواند شعر و ادب پارسی را به سوی افقهای جاودانگی به پرواز درآورد. اما ابن‌فارض کمتر تن به حیات اجتماعی معمول می‌سپرد و اغلب سر در خلوت زاهدانه خویش داشت و پناه بردن به دل کوه المقطم و یا همنوا شدن با وحوش صحرای حجاز را در سالهای طولانی، به بودن با خلق و نشستن در محفل انس یاران ترجیح می‌داد. از دیگر نتایج بحث این است که نزدیکی زمان حیات این دو شاعر بزرگ، و تشابه اوضاع اجتماعی و فرهنگی و نیز رونق تصوف در قرون هفتم و هشتم هجری، سبب قرابت هر چه بیشتر مضامین اشعارشان گشته‌است.

منابع

۱. ابن فارض، عمر بن علی، ۱۴۲۶ ق، *دیوان اشعار*، هیثم هلال، دار المعرفة بیروت، چاپ دوم.
۲. اصفهانی، صائن الدین علی بن محمد ترکه، ۱۳۸۴ ش، *شرح نظم النذر* (شرح قصیده تائیه الکبرای ابن فارض)، تصحیح و تحقیق: اکرم جودی نعمتی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول.
۳. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۶۰ ش، *لوامع و لویح* (شرح قصیده خمیه ابن فارض)، با مقدمه ایرج افشار، تهران، کتابخانه منوچهری.
۴. حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۸۳ ش، *دیوان کامل حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران، انتشارات طهوری.
۵. رائی، محسن، *مضامین مشترک میان حافظ و ابن فارض*، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه تهران، شماره ۱۸۳ (از ص ۱۱۷ تا ۱۴۰).
۶. زرین کوب، عبد الحسین، ۱۳۸۲، *از کوچه زندان*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم.
۷. _____، ۱۳۷۲ ق، *با کاروان حله*، تهران، انتشارات علمی.
۸. زیات، احمد حسن، ۱۴۲۶ ق، *تاریخ الادب العربی*، بیروت، دار المعرفة، چاپ نهم.
۹. ضیف، شوقی، بی تا، *تاریخ الادب العربی فی مصر*، قاهره، دار المعارف، چاپ دهم.
۱۰. غنی، قاسم، ۱۳۸۶ ش، *تاریخ عصر حافظ*، تهران، انتشارات زوار، چاپ دهم.
۱۱. _____، ۱۳۸۶ ش، *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران، زوار، چاپ دهم.
۱۲. کتابخانه اینترنتی تبیان: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ۱۵۸۱.
۱۳. لاهیجی، شمس الدین محمد، ۱۳۷۱ ش، *شرح گلشن راز*، بتصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، زوار، چاپ اول.
۱۴. شبستری، شیخ محمود، ۱۳۷۱ ش، *گلشن راز*، تهران، «ما» و منوچهری، چاپ اول.
۱۵. فرغانی، سعیدالدین سعید، ۱۳۷۹ ش، *مشارق الدراری* (شرح تائیه ابن فارض با مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، قم، دفتر سازمان تبلیغات، چاپ دوم).

۱۶. مرتضوی، منوچهر، ۱۳۶۵ش، *مکتب حافظ (یا مقدمه بر حافظ شناسی)* تهران، توس، تهران، چاپ دوم.
۱۷. نصر اصفهانی، محمدرضا، ۱۳۸۱ش، *کرشمه معشوقی در دیوان حافظ و ابن‌فارض*، مجله علمی پژوهشی دانشگاه اصفهان، شماره ۲ و ۱۴.
۱۸. نظام تهرانی، نادر، *ابن‌الفارض و الخمریة الروحیة*، مجله علوم انسانی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۵۵ (از ص ۵۵ تا ۵۸).
۱۹. همدانی، میر سید علی، ۱۳۸۴ش، *مشارب الاذواق* (شرح قصیده خمریه ابن‌فارض مصری در بیان شراب محبت)، تهران، مولی.
۲۰. یادنامه علامه طباطبائی، ۱۳۶۱ش، قم، انتشارات شفق.

طالع

سال دهم - شماره ۳۷ - پاییز ۱۳۹۰

۱۱۶

